

مدخلی بر جامعه‌شناسی فقه

سعید حجاریان

آیین، ش ۶، نوروز ۸۶



چکیده: نگارنده در این مقاله سعی می‌نماید تحت عنوان ضرورت پرداختن به جامعه‌شناسی فقه این موضوع را مورد توجه قرار دهد که در سیر تاریخ فقه و استنباطات فقهی، مقتضیات زمانی - مکانی و تعلقات قومی - طبقاتی بر فتاوا تأثیرگذار بوده و معمولاً مذاق و ششم فقهی فقهاء به دلیل آن که در معرض سؤالات فقهی مردم هستند و با ایشان حشر و نشر دارند به سوی مراجعین گرایش می‌یابد و همین باعث شده که فقه هویت‌ساز باشد و از اسلام حقیقت متمایز گردد. لذا لازم است مطالعاتی تحت عنوان جامعه‌شناسی فقه انجام گیرد.

معمولاً مذاق و ششم فقهی فقهاء به دلیل آن که در معرض سؤالات فقهی مردم هستند و با ایشان حشر و نشر دارند، به سوی مراجعین گرایش می‌یابد. ذائقه فقهی فقیه‌هایی که در دربار به سؤالات شرعی دیوانیان، شاهزادگان و نسوان حرم‌سرا پاسخ می‌داد، با ذائقه فقهی فقیه‌هایی که در فلان نقطه دورافتاده کشور بارعایا سر و کار داشت و وجوهات خود را از طبقات محروم می‌گرفت، متفاوت بود. فقیه‌هایی که با مناطق خاصی از کشور ارتباط دارد، با فقیه دیگری که تعلقات ملی دارد، دیدگاه‌های متفاوتی دارد. فتوای فقیه شهری، بوی شهر می‌دهد و فتوای فقیه روستایی، بوی روستا، فتوای فقیه عرب رایحه عرب دارد و فتوای فقیه عجم، رایحه عجم، شاید فقیه صد سال پیش اگر برخی فتاوای فقهای امروز را می‌دید، آنها را تکفیر می‌کرد. به این ترتیب مقتضیات زمانی - مکانی و تعلقات قومی - طبقاتی بر فتاوا تأثیر خواهد داشت.

بازتاب اندیشه ۸۶

۳۷

مدخلی بر
جامعه‌شناسی
فقه

امروزه با گسترش عرصه عمومی و پیدایش حقوق عمومی، مقولاتی مانند سیاست، قانون اساسی، نمایندگی، انتخابات، پارلمان، احزاب و... را باید دستگاه‌های حقوق عمومی سامان دهند. به این معنا شاید نتوان از فقه عمومی در مقابل فقه خصوصی (که تاکنون مألوف بوده است) نامی به میان آورد؛ زیرا به هر حال، هر امر عمومی تا حدود زیادی عرفی و بین‌الذهانی است و این با ذات فقه که امور جزئی به گونه‌ای تک‌ذهنی از آن استنباط می‌گردد، تفاوت ماهوی دارد. فقه و پیش‌نیاز آن، یعنی علم اصول مجموعاً دستگاه‌های فرمالی هستند که پس از طی یک سلسله مقدمات، به حکم شارع می‌رسند. به همین دلیل، مردم نوعاً نتیجه‌گرا هستند، نه تکلیف‌گرا و نمی‌توان در فقه بخصوص در امور مربوط به معاملات ادعا کرد ما فقط مأمور به تکلیفیم؛ بلکه قوانین و فتاوا باید دائماً در اجتماع آزمایش شوند و هنگامی که از آن سربلند بیرون آمدند، آن‌گاه مجزا شوند و این به طور کلی با عادت مألوف فقها تفاوت دارد. به دلیل همین فشار اجتماعی (Social Strain) محتوا، مقاصد و مناط احکام نیز به سمت نتیجه‌گرایی سوق پیدا می‌کنند. البته بعضی معتقدند فرمالیسم فقه، راه را برای انطباق آن با شرایط اجتماعی می‌گشاید، بدین معنا که با باز شدن باب حیل شرعی، فقها می‌توانند مقدمات را طوری بچینند که به نتایج دلخواه جامعه برسند. همه دستگاه‌های نظری که دارای جزئیات لا‌تغییر هستند، در برخورد با واقعیات اجتماعی دچار فرسایش می‌شوند و به ناچار برای بقا، خود را با شرایط اجتماعی تطبیق می‌دهند. یکی از مهم‌ترین دستگاه‌هایی که دارای جزم‌های فراوان است، دستگاه فقه است که در طول زمان و بخصوص در مواجهه با عالم تجدد به شدت دچار تغییر شده و بسیاری از راهکارهای درون‌فقهی و برون‌فقهی برای تطبیق آن با تحولات سریع اجتماعی به کار گرفته شده‌اند.

هر گروه اجتماعی برای تعیین و تشخیص خود سعی می‌کند که به عناصر فرهنگی متنوعی متشبث شود تا خود را از دیگران متمایز سازد و فرآیند هویت‌سازی معمولاً با غیریت‌تراشی همراه است. این عناصر می‌توانند اسطوره، افسانه، زبان، سبک زندگی، دین و انواع عناصر فرهنگی دیگر باشند. یکی از عناصر قوی هویت‌ساز، شریعت و فقه است. این‌که مثلاً چگونه وضو بگیریم یا دست بسته نماز بخوانیم یا در حج، نماز و طواف نسا بجا آوریم و صداها ریزه‌کاری دیگر در آیین‌ها و تشریفات مذهبی که شیعه را از اهل سنت جدا کرده مرتبط با هویت و تشخیص اجتماعی بوده است. حتی این‌که گفته شده است: «خذ ما خالف العامه» یعنی هر چه را که اهل سنت گرفته‌اند شما مخالف آن عمل کنید چیزی نیست جز غیریت‌سازی.

یعنی در مقابل اسلام حقیقت یک اسلام هویت هم داریم که نیازمند افسانه و اسطوره‌سازی است و از همین جاست که نزاع برمی‌خیزد. انفکاک ساختارها و تمایز نقش‌ها یکی از مقولات مهم جامعه‌شناسی است که کم و بیش خود را در فقه هم نشان می‌دهد. هر چه از مصدر تشریح دورتر شده‌ایم و ابواب مختلف فقهی به رویمان گشوده‌تر شده، فقه سایه خود را بیش از پیش بر کلیه شئون فردی و اجتماعی ما گسترانیده، حتی عده‌ای صحبت از اسلام فقه‌ای می‌کنند و مقصودشان آن است که اسلام را در فقه خلاصه کنند، در حالی که امروز دیگر نمی‌توان فقیه جامع‌الشرایطی پیدا کرد که به کلیه ابواب فقه تسلط داشته باشد.

● اشاره

ابوالحسن بکتابش

۱. نگارنده اظهار می‌کند که «دستگاه فقه در طول زمان به خصوص در مواجهه با عالم تجدد به شدت دچار تغییر شده و بسیاری از راهکارهای درون‌فقهی و برون‌فقهی برای تطبیق آن با تحولات سریع اجتماع به کار گرفته شده‌اند.» در این خصوص، باید توجه داشت که تغییرات چگونه بوده است؛ اولاً دین اسلام و احکام آن دارای ثابتهای و متغیراتی است که ثابتهای آن همچون عدالت و... همواره ماندگار هستند و دست‌خوش تغییر نمی‌شوند.

ثانیاً احکام متغیره که غیر از ثابتهای می‌باشد اگر هم تغییر می‌کنند آن هم با معیارها و ملاکات خاص خود است؛ برای مثال، ممکن است موضوع عوض شده باشد یا این‌که تزامم بین دو حکم به وجود آمده باشد. حالا اگر هم عوامل مختلفی موجب تفاوت نوع و شیوه زندگی شده‌اند و روابط اجتماعی نوینی را ایجاد کرده‌اند، این نتیجه را نمی‌دهد که «فقه‌ها می‌توانند مقدمات را طوری بچینند که به نتایج دلخواه جامعه برسند.»

پس درست است که روابط و مناسبات اجتماعی تغییر کرده و بدین خاطر نیز حضرت امام^ع فرمودند: «مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام ممکن است حکم جدیدی پیدا کند.»^۱ در واقع این سخن «بدان معناست که با شناخت دقیق روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد.»^۲

۲. نگارنده آورده‌اند که «در زمینه اجتماعی که فقه اسلامی در آن زاده و پرورده شده است آثار جامعه‌شناختی خود را بر جای گذاشته است» اگر مراد نویسنده از آثار

جامعه‌شناختی این است که زمینه اجتماعی هر طور که اقتضاء کرده است فقہ را تحت تأثیر خود قرار داده و آن را بر طبق اقتضانات اجتماعی منعطف نماید، سخن نادرستی است. پیش‌تر اشاره شد که مقتضیات زمانی و مکانی یا محیط و اجتماع به معنای حاجات و نیازهایی است که به فقہ عرضه می‌شود و این به معنای این‌که فقہ تابع تمایلات و خواسته‌های بیرونی است نمی‌باشد، بلکه فقہ یک دستگاه استنباطی منحصر به خود را دارد که براساس ملاکات و معیارهای درون فقہی‌ای که دارد پاسخ‌گوی حاجات و نیازهای جامعه و اجتماع است. ویژگی و خصوصیتی که فقہ شیعه دارد این است که صاحب قواعد و اصول شرعی‌ای است که در چارچوب آن صدور حکم انجام می‌شود و برای همین است که فتاوا و احکام شرعی باید مصادر و توجیه شرعی داشته باشد تا به عنوان یک استنباط شرعی پذیرفته شود و بدین دلیل در مباحثات فقہی راه تخطئه باز بوده و مطالبه ادله شرعی در آن جایگاه خاص پیدا می‌نماید.

۳. در این مقاله نویسنده در ادامه مباحث خود به هویت و هویت‌سازی فقہ شیعه می‌پردازد و با این تلقی که در مقابل اسلام حقیقت یک اسلام هویت هم داریم، ایشان می‌گوید: «یکی از عناصر قوی هویت‌ساز، شریعت و فقہ است که در مقابل اسلام حقیقت یک اسلام هویت هم داریم که نیازمند افسانه و اسطوره‌سازی است.» نگارنده هویت‌سازی شریعت و فقہ را به این می‌داند که صدها ریزه‌کاری و احکام در آیین‌ها و تشریفات مذهبی شیعه وجود دارد که (تنها) مرتبط با هویت و تشخیص اجتماعی بوده است. ایشان با این سیر بحث و ترتیب‌دادن مباحث می‌خواهد فقہ و احکام شرعی فقہ شیعه را از اسلام حقیقت جدا نماید و قواعد و احکام فقہی همچون «خُد ما خالف العامة» را تنها برای هویت‌سازی شریعت و فقہ دانسته که آن در بستر تاریخ از این طریق متمایز گردیده است. البته ایشان حتماً این واقعیت را می‌داند که اسلام حقیقت تنها ایمان صرف نیست، بلکه هر دینی خصوصاً اسلام دارای مناسک و یا اعمال عبادی است و برای همین است که در دین اسلام چون باید این آداب و اعمال و رفتار دینی از خرافات و انحرافات حفظ شود فقہ اهل بیت مورد سفارش قرار گرفته است و اسلام حقیقت موقعی از انحراف مصون می‌ماند که به فقہ اهل بیت عمل شود و اگر فقہ اهل بیت نبود و آن توسط فقہا به دست ما نمی‌رسید، از اسلام حقیقت و هویت آن جز نامی از آن باقی نمی‌ماند و آن چه ما به عنوان اسلام روبه‌رو بودیم مجموعه‌ای از بدعت‌ها و احکام و اعمال من درآوردی و معلوم نبود عاقبت کار آن، چه می‌شد. اینکه گفته شده «خُد ما خالف العالمه» نه به دلیل هویت‌سازی است، بلکه به دلیل آن بوده که در موارد تعارض دو دلیل، آنجا که اختلاف است به دلیل بدعت‌های عامه است. پس آن چیزی را اخذ کنید که بدعت نیست.

۴. نهایت تأثیرگذاری جامعه و اجتماع بر فقہ این است که عرف جامعه یک سری موضوعات را پرده‌برداری می‌کند و نقش کاشفیت را به عهده دارد و این هم دلیل نمی‌شود

که فقه را تابع جامعه و اجتماع و یا تابع برداشت‌های جامعه‌شناختی نماییم؛ یعنی باید گفت فقه تبیین‌کننده احکام است و برداشت‌های جامعه‌شناختی سازنده موضوعات احکام است و البته این به این معنا نیست که علت فاعلی حکم است و حکم معلول آن؛ چون با وجود چنین علتی از سوی آن جایی برای جعل شارع باقی نمی‌ماند، پس مراد از علت بودن برداشت‌های جامعه‌شناختی می‌تواند علت قابل‌ی باشد و در واقع جامعه و اجتماع و برداشت‌های جامعه‌شناختی آن اقتضای حکم را ندارد؛ بلکه تنها تقاضای حکم را دارد تا از سوی شارع جعل شود. بنابراین علت اصلی حکم، اراده ذات اقدس الهی است و فقه نیز چون بیان‌کننده احکام است تابع اراده حق است نه تابع برداشت‌های جامعه‌شناختی. برداشت‌های جامعه‌شناختی در اصل تقاضاهایی است که برای ارائه حکم به ساحت فقه و فقیه عرضه می‌شود^۱ و این تقاضاهای زمان و جامعه را با پسند مردم نباید اشتباه گرفت.^۲



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. ر.ک: به جوادی آملی، عبدالله، دین و دنیا ص ۴۳ و ۴۴
۲. ر.ک: شهید مطهری، مرتضی، مجموعه آثار ۲۱، ص ۱۳۶ و ۱۲۹